

بازگشت از جهنم کیکو

روایت‌های تکان‌دهنده جوان‌ترین صیاد از گروه ۱۰ نفره ایرانی که ۳ سال بی‌دلیل در زندان‌های تانزانیا اسیر بودند و ۸ نفرشان به تازگی به وطن برگشته‌اند

صادق جهانی | خبرنگار



«قانون بود که داخل آب آشامیدنی‌مان کرم باشد!»، «غذای‌مان فقط یک وعده در شبانه‌روز بود»، «اگر دو سه تا زندانی با همدیگر صحبت می‌کردند، شروع به شکنجه‌شان می‌کردند و... این جملات و ده‌ها جمله دیگر، فقط بخشی از توصیفات دردناکی است که از زبان عبدا... خاتونی، صیاد ۲۴ ساله شهرستان سرباز استان سیستان و بلوچستان در گفت‌وگویش با زندگی‌سلام می‌شنویم. صیادی که در یکی از روزهای آبان ۹۶ به همراه ۹ تن دیگر از دوستان و همکارانش، مثل هر روز برای شکار ماهی دل‌به‌در با می‌زنند اما بعد از سه هفته کار طاقت‌فرسا با وجود داشتن مجوز صید در آب‌های بین‌المللی، ارتش تانزانیا آن‌ها را دستگیر می‌کند. آن‌ها هرگز تصورش را نمی‌کردند که قرار است سه‌سال از عمر و زندگی‌شان را در جایی سپری کنند که به خاطر رنج‌زاد هر روز به هم بگویند دست آخر باید خودمان را بشکیم و از این موقعیت خلاص شویم! حالا او و هفت نفر دیگر بعد از سه‌سال حبس نا عادلانه و تحمل رنج و محنت‌های فراوان در زندان‌های تانزانیا چند روز پیش به آغوش گرم خانواده و میهن بازگشتند. در پرونده امروز، گفت‌وگوی ما با کوچک‌ترین و جوان‌ترین صیاد این گروه را درباره زندان جهنمی کیکو می‌خوانید، فردی که صدایش از پشت گویی بیشتر شبیه مردی ۴۰ یا ۴۵ ساله شده بوده جوانی ۲۴ ساله!



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه • اول آذر ۱۳۹۹

۵ ربیع الثانی ۱۴۴۲ • ۲۱ نوامبر ۲۰۲۰

شماره ۳۰۵۲۸

۱۷۴۸

چگونه از پوست در دوران کرونا مراقبت کنیم؟

۲

قاتلان آرمش کودکان در عصر کرونا

۳

درباره رنگ قهوه‌ای چه می‌دانید؟

۴

باورم نمی‌شود که زنده به ایران برگشتم

رهایی بعد از سه‌سال زندان، آن‌هم زندانی مرگبار، لحظه بزرگ و باحلاوتی است که عبدا... درباره آن چنین می‌گوید: «اصلا باور نمی‌کردم که دارم به ایران برمی‌گردم، یعنی هیچ کدام باورمان نمی‌شد، آن‌هم زنده! به همدیگر می‌گفتیم این خواب رویا نیست؟ شیرینی این راهی در خروج از تانزانیا خلاصه نمی‌شود، زیبایی آن زمانی دوچندان شد که با خانواده و دوستانم رو به رو شدم. حسی بود که برای اولین بار تجربه‌اش می‌کردم، انگار که دوباره به دنیا آمده بودم.»



خاتونی، عبدا... در زندان‌های تانزانیا

بازرس‌ها به جای بازرسی، توتل وحشت‌راه می‌انداختند

این صیاد جوان درباره نحوه ارتباط با زندانی‌های دیگر و زندانیان‌ها هم می‌گوید: «اوایل با اشاره صحبت می‌کردیم، زبانشان سوئدی بود و کم‌کم زبانشان را یاد گرفتیم، با بقیه هم سولوی‌ها هم که صحبت می‌کردیم، می‌گفتند که در تانزانیا اصلا قانون وجود ندارد! یک نفر بود که می‌گفت درست است من جرم کردم، خب من را به دادگاه ببرند و برایم تصمیم بگیرند ولی هفت سال است که در زندانم و یک بار هم مرا به دادگاه نبرده‌اند. رئیس زندان هم که هر شش ماه یک بار می‌آمد داخل زندان، نمی‌گذاشتند به او نزدیک شویم و حرف بزیم. یک نکته عجیب دیگر این که، یک گروه مخصوص از بازرسان زندان در تانزانیا هستند که سالی یک بار از دادگاه‌نامه می‌گیرند و برای بازرسی نصف شب که همه خوابند به زندان می‌آیند، یهویی وارد اتاق‌های می‌شوند و همه را داخل راهرو می‌اندازند و شروع به کتک‌زدن و شکنجه می‌کنند. آن‌ها به جای بازرسی، توتل وحشت‌راه می‌انداختند. یک بار هم یکی را از همه بیشتر کتک زدند و بعد او را به اتاق دیگری بردند تا این که صبح مرد و جنازش را رآوردند!»

ناخدای‌مان به ۳ سال حبس محکوم شده است

گرچه هشت نفر از این صیادان آزاد شدند و به آغوش گرم خانواده و میهنشان بازگشتند اما این تلخی کاملاً رفع نشده است چون که عبدا... به دو نفر از دوستانش یعنی ناخدای لنج «نبی بخش بی‌رده» و کمک مکانیک لنج یعنی «محمدحسین درزاده» اشاره می‌کند که از آن جهنم راحت نشدند و دادگاه تانزانیا برای هر کدام ۳۰ سال حبس بریده است! او در این باره می‌گوید: «هشت نفرمان آزاد شدیم و متأسفانه دو نفر دیگر به ۳۰ سال حبس محکوم شدند. البته ما هم هیچ امیدی به آزادی نداشتیم تا این که یک روز ما را صدا زدند و گفتند تاریخ دادگاه شما آمده است. ما با خودمان می‌گفتیم حتماً به مایک حکمی می‌دهند و ما را به زندان دیگری می‌برند. آن‌جا که رفتیم اسم‌هایمان را خواندند و گفتند آن‌هایی که لنج را به این کشور آوردند، یعنی ناخدا و مکانیک به ۳۰ سال حبس محکوم هستند و بقیه هم آزادند ولی ما باور نداشتیم چون که شنیده بودیم آن‌جا خیلی‌ها آزادی می‌شوند، ولی باز دوباره پلیس آن‌ها را چند دقیقه بعد دستگیر می‌کرد و به زندان می‌برد. همان‌طور که انتظار داشتیم، بعد از اعلام آزادی‌مان پلیس زندان‌ها ما را سوار خودرو کرد و به آن‌ها گفتیم ما که آزاد شدیم، برای چه دوباره باید برویم بازداشتگاه؟ گفتند هنوز بر گه از اذیتان به دست ما نرسیده، اگر برگشتان بیاید، آزادی و گرنه هنوز این‌جا خواهید ماند تا این که بعد از چهار روز گفتند برگه‌تان آمده و شما‌ها آزادید.»

ناخدا و مکانیک می‌گفتند ما با تابوت برمی‌گردیم

خدا حافظی از دو رفیق که در بدترین شرایط ممکن گرفتار شده‌اند، کار ساده‌ای نیست. جوان‌ترین صیاد این جمع این‌طور توضیح می‌دهد: «روزی که آزادی‌مان قطعی شد، ناخدا و مکانیک گفتند که این‌جا آخر قصه ماست، ما همین‌جا می‌میریم، اگر بیاییم هم با تابوت برمی‌گردیم. آن‌دو فقط گریه می‌کردند. با وجود ناراحتی می‌گفتند به خانواده‌هایمان پیغام دهید که نگران نباشند، ناخدا، ساعت، دستبند و انگشتر و مکانیک هم ساعت و انگشترش را به ما داد و گفت این‌ها را برای خانواده‌هایمان ببرید. علاوه بر این‌ها هر کدامشان یک نامه هم نوشتند. سفارت گفت ما هم پیگیر خواهیم بود تا برای آن‌ها عفو بگیریم.»

باید کار کنیم و پول وکیل‌مان را بفرستیم

زمانی که این عزیزان آزاد شدند، مسئولان سفارت ایران به این هشت صیاد می‌گویند ما پولی برای تهیه بلیت شما نداریم و خانواده‌هایتان باید طرف‌دو روز آینده پول بلیت برگشت‌تان یعنی حدود ۲۰ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان را برای ما بفرستند و گرنه این‌ها دوباره شما را به زندان برمی‌گردانند. خاتونی در این باره می‌گوید: «مسئولان سفارت می‌گفتند که برای ما بودجه‌ای نمی‌فرستند. به خانواده‌هایمان هم که زنگ زدیم، می‌گفتند ما چنین پولی نداریم، از کجا در این زمان بسیار کم بیاوریم؟ تا این که با کمک خیرات‌انستند این پول را تهیه کنند و از این‌خبران خیلی تشکر می‌کنم، بالاخره بعد از چند شب به سمت ایران پرواز کردیم. از طرف دیگر، وکیل‌مان مدام می‌آمد و می‌گفت که اگر پول من را ندهید، نمی‌گذارم شما‌ها بروید. با هزاران خواهش گفتیم، می‌رویم، کار می‌کنیم و برایت پول‌ت را می‌فرستیم که قبول کرد.»

نوروز آینده از دواج می‌کنم

«من دیگر ماهی‌گیری و صیادی را کنار گذاشته‌ام و دیگر هیچ‌گاه دریا کار نخواهم کرد»، عبدا... درباره تصمیم‌هایش برای آینده با این مقدمه می‌گوید: «اگر بشود در یک مغازه یا جای دیگر کار می‌کنم. وکیل‌هم در تانزانیا هر روز زنگ می‌زند که پولش را بفرستیم و باید زودتر دست به کار شوم. اگر خدا بخواهد نوروز آینده می‌خواهم از دواج کنم. دوباره دیگر هم دارم و به آن‌ها توصیه کردم که فقط درس بخوانند و مثل من دنبال صیادی نروند. موقی هم که با دوستان از تانزانیا برمی‌گشتیم، آن‌ها هم می‌گفتند ما دیگر صیادی نمی‌کنیم.»



عبدا... آسکانی

با مجوز وارد آب‌های بین‌المللی شدیم

بعد از احوال‌پرسی و تبریک بازگشت عبدا... به میهن از او می‌خواهم که بدون مقدمه برویم سراغ ماجرای زندانی شدنش در تانزانیا که می‌گوید: «هشتمین ماه سال ۹۶ بود که برای ماهی‌گیری از بندر بريس در سیستان و بلوچستان به سمت آب‌های آزاد حرکت کردیم. بعد از پانزده بیست‌روز ماهی‌گیری، گشت استرالیا جلوی ما را گرفت و شروع به بازرسی لنج‌مان کرد و بعد از دقایقی رفت. سه روز بعد نیروی دریایی تانزانیا ما را گرفت و شروع به بازرسی و کتک‌زدن ما کرد و نظامی‌هایشان مدام می‌پرسیدند برای چه وارد آب تانزانیا شدید و ما هم می‌گفتیم که ما خودمان نیامدیم و لنج‌مان را خراب‌شده، توفان ما را به آب‌های تانزانیا آورده است و... واقعیت هم همین بود اما آن‌ها پشت سر هم تکرار می‌کردند که شما وارد آب‌های ما شدید تا افعال بریزید! و بدون مجوز ماهی‌گیری کنید، در صورتی که ما به آن‌ها گفتیم، طبق قانون و مجوزی که داریم، وارد آب‌های آزاد بین‌المللی شده‌ایم.»

بعد از ۴ روز راهی زندان شدیم



عبدا... آسکانی در زندان‌های تانزانیا

«بعد از بازرسی اولیه، ما را به یک دفتر دیگر بردند و دوباره از ما چهار روز بازجویی کردند و در نهایت هم ما را راهی زندان کردند»، عبدا... با این مقدمه ادامه می‌دهد: «بعد از زندانی شدن، سر به ۱۴ روز ما را به دادگاه می‌بردند و می‌گفتند شما حق صحبت کردن ندارید، فقط اسم‌هایمان را می‌خواندند و ما هم حاضری می‌گفتیم و بعد دوباره به زندان برمی‌گشتیم! در همان حین چندین بار با آن‌ها دعوا کردیم و پرسیدیم برای چی می‌مارا می‌برید و می‌آوردید؟ چرا فقط اسم‌هایمان را می‌خوانید؟ مگر چه جرمی کردیم؟ آن‌ها هم در جواب می‌گفتند این قانون است و چون پرونده‌تان کامل نیست، باید این کار را انجام بدهیم. بعدش هم می‌گفتند که هر وقت پرونده‌تان کامل شد، شما را به دادگاه بزرگ می‌فرستیم. از همان اول مدام می‌گفتیم که موضوع را به سفارت ایران اطلاع دهید اما این کار را نکردند و بعد از دو ماه به سفارت خبر دادند.»

قانون بود که داخل آب آشامیدنی‌مان کرم باشد!

«هر بیست و چهار ساعت یک بار به ما غذا می‌دادند»، خاتونی با این مقدمه اضافه می‌کند: «ذرت را آرد می‌کردند، توی آب می‌جوشانند و به عنوان ناهار می‌دادند، تا ظهر روز بعد. داخل این آب‌ها کرم بود. همین را هم می‌گفتند قانون است! وضعیت بهداشتی هم خیلی بد بود، جایی که غذا می‌خوریم پر از آشغال، آب کثیف، پشه و مگس بود. سرویس‌های بهداشتی در نداشت، نمی‌دانم چه بگویم، خیلی بد بود. حمامش کوچک بود، ۱۲ نفر به صورت هم‌زمان و با همدیگر حمام می‌کردند. حمام‌ها، کاشی و سرامیک نداشت، خودمان باید از یک قسمت دیگر آب می‌بردیم. بعضی وقت‌ها هم اصلاً نبود. اتاق‌ها آن قدر کوچک بود که عده‌ای ایستاده می‌خوابیدند. اتاق‌های‌نکه و کولر نداشت، شب‌ها تا صبح عرق می‌کردیم و از تعریق زیاد اتاق‌ها خیس می‌شد. یک تلویزیون هم بود که البته بیشتر اوقات برق نبود تا نگاه کنیم. در ضمن، هر درد و مرضی که داشتیم، فقط استامینوفن می‌دادند! می‌گفتی شکم دردی‌کنند، استامینوفن می‌دادند، پامان دردی‌کنند، استامینوفن، بعضی روزها همین استامینوفن هم نبود، می‌گفتند دارو نیست. خلاصه این که وضعیت دارو و پزشکی هم خیلی بد بود. یادم می‌آید عبدا... آسکانی بیماری مالاریا گرفته بود، چندین بار او را به دکتر زندان‌شان دادیم و دکتر گفت که وسایلی برای آزمایش نداریم. تقریباً سه چهار روز گذشت که بی‌هوش شد و دوباره او را پیش دکتر بردیم و گفتیم این را یک هفته است که می‌آوریم. بالاخره دکتر بعد از ظهر آن روز قرص مالاریا برای او آورد و کم‌کم بهتر شد.»

به جرم صحبت با یکدیگر شکنجه‌مان می‌کردند

در ادامه گفت‌وگویم با عبدا... از رفتار زندانبان‌ها و آیا این که هر ۱۰ نفر با هم در یک اتاق بودند یا نه پرسیدم که این‌گونه جواب داد: «اسم زندان کیکو بود و ۱۰ نفرمان در اتاق‌هایی جداگانه و ۱۲ متری بودیم. در هر اتاق ۱۲ متری تقریباً ۸۰ نفر زندانی بودند و اصلاً برای نشست و خوابیدن جا نبود. زندانبان‌ها هفته‌ای دو سه بار داخل اتاق‌ها می‌آمدند، سوت می‌زدند، لباس‌های همه را بیرون می‌آوردند، دست‌وپاهایمان را می‌بستند، ما را روی زمین می‌خوابانند و به همه ما حمله می‌کردند و با یک چوبی مثل باتوم کتک‌مان می‌زدند. اگر اعتراض هم می‌کردیم، بیشتر کتک می‌زدند. حتی اگر دو سه تا زندانی هم با همدیگر صحبت می‌کردند، شروع به شکنجه می‌کردند. در این مدت چندین بار از سازمان ملل و حقوق بشر هم آمدند، به آن‌ها گفتیم ما نه پرونده‌ای داریم و نه جرمی کردیم، اما نمایندگانشان سازمان ملل هم هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند.»